

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ

دکتر محمد رضا ساکی¹

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بروجرد

نرجس شیرویه

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بروجرد

چکیده

این نوشتار، تحلیل دو قصه از مثنوی مولوی، با به کارگیری روش ریخت شناسی پراپ است. این روش آزمونی برای نظریه‌ی ریخت شناسی در ادب عرفانی به شمار می رود. بسیاری از اجزا و کنش‌های بررسی شده در حکایت‌های مثنوی با رده بندی خاص پراپ از قصه‌ها، همسانی دارد. همچنین با بررسی قصه‌ی پادشاه و کنیزک و تطبیق آن با قصه‌ی اعرابی درویش، همگونی‌های این دو، با وجود ظاهر متفاوت آن‌ها، نمایان می شود.

کلید واژه‌ها: قصه، ریخت شناسی، مولوی، پراپ.

1 - R.saki_33@yahoo.com

تاریخ پذیرش: 90/7/18

تاریخ وصول: 90/4/15

مقدمه

توجه به قصه‌های عامیانه از قرن نوزدهم آغاز شد. پژوهشگران کشورهای مختلف از راه‌های گوناگون به بررسی، گردآوری، تنظیم و رده‌بندی قصه‌های عامیانه همت گماشتند. «برادران گریم- ویلهلم و یاکوب- نخستین دانشمندانی بودند که قصه‌های عامیانه‌ی آلمانی را گرد آوردند و در دو مجلد در سال‌های 1812-1814 منتشر ساختند. آن‌ها قصه‌های خود را از روی روایات شفاهی و زبان قصه‌پردازان جمع‌آوری نمودند.» (پراپ، 1368: دو)

برادران گریم قصه‌های عامیانه را بازمانده‌ی اسطوره‌های کهن می‌دانستند و «اعتقاد داشتند که می‌توان اساطیر خدایان و پهلوانان قدیم را از روی این قصه‌ها بازسازی کرد.» (همان) ولادیمیر پراپ در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه یا پریان، این قصه‌ها را بر اساس اجزای سازه‌ای آن‌ها و روابط متقابل این سازه‌ها با یکدیگر و با کل قصه تحلیل می‌کند. وی برای تجزیه و تحلیل قصه‌ها و بررسی روابط متقابل واحدها و الگوهای ساختمانی، برای کوچک‌ترین واحد ساختاری اهمیت بسیار قائل است و کوچک‌ترین واحد ساختاری قصه‌ها را خویشکاری (function) می‌نامد. «خویشکاری یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد، تعریف می‌شود.» (همان: 53)

پراپ با آوردن مثال‌های متعدد نشان می‌دهد که قصه‌ها دارای عناصر ثابت و متغیرند. نام قهرمان داستان‌ها و صفات آنان را جزو عناصر متغیر و خویشکاری‌هایشان را جزو عناصر ثابت می‌داند. (همان) به سخن دیگر با آن که شخصیت‌های قصه متنوع و بسیارند، اما خویشکاری‌ها بسیار اندک است. همچنین قصه‌هایی با خویشکاری همسان را می‌توان متعلق به یک نوع (تیپ) دانست.

پراپ، قصه را از لحاظ ریخت‌شناسی چنین تعریف می‌کند: «می‌توان قصه skazks را اصطلاحاً آن بسط و تطویری دانست که از شرارت (A) یا کمبود و نیاز (a) شروع می‌شود و با گذشت از خویشکاری میانجی به ازدواج (w) یا به خویشکاری‌های دیگری که به عنوان سرانجام و خاتمه‌ی قصه به کار گرفته شده است، می‌انجامد.» (همان: 183)

به اعتقاد پراپ هر عمل شرارت بار جدید و هر کمبود یا نیاز تازه‌ای، حرکت جدیدی ایجاد می‌کند. به این ترتیب هر قصه می‌تواند چندین حرکت داشته باشد، اما هر حرکت

_____ شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ 13

دقیقاً یک قصه نیست. به سخن دیگر همیشه لزوماً تعداد حرکات با تعداد قصه‌ها مطابقت ندارد. (همان: 184-186)

پراپ قصه‌ها را بر اساس خویشکاری‌های آن رده بندی می‌کند. البته این رده بندی مربوط به قصه‌های یک حرکتی است و بر همین اساس می‌توان با ترکیب دو رده از این قصه‌ها، به قصه‌های چند حرکتی دست یافت. اما مشکلی که در این جا خود را نشان می‌دهد این است که پراپ «نسخه‌ای دقیق برای تشخیص اینکه چه زمانی این حرکات چند قصه و چه وقت یک قصه هستند، ارائه نمی‌دهد.» (خراسانی، 1383: 52) شاید بتوان قصه‌های چند حرکتی را با عنوان‌هایی مثل «قصه در قصه» یا «حکایت در حکایت» به شکلی که در داستان‌های هزار و یک شب آمده است، نامگذاری کرد. به هر روی رده بندی قصه‌ها از نظر پراپ به شکل زیر است:

1. بسط قصه از طریق خویشکاری H-I (کشمکش - پیروزی)
2. بسط قصه از طریق خویشکاری M-N (مأموریت و کار دشوار - حل مسئله یا انجام دادن کار دشوار)
3. بسط قصه از طریق خویشکاری HI و MN (کشمکش - پیروزی و مأموریت و کار دشوار - حل مسئله)
4. بسط قصه از راه‌های دیگر (پراپ، 1368: 201)

ریخت شناسی و شکل شناسی در فارسی ترجمه مورفولوژی (morphology) است. (احمدی، 1384: 171) «شکل شناسی یا مورفولوژی از مصطلحات علم الحیات است و بنا به مندرجات دایره المعارف‌ها، علمی است که از ساختمان و شکل ظاهری موجودات زنده (اعم از گیاهی و حیوانی) و غیر زنده (معدنیها) بحث می‌کند و به طور کلی تحقیق در اشکال ظاهری موجودات است. در ادبیات شکل شناسی عبارت از تحقیق در ساختارهای آثار ادبی و شناسایی اشکال و گونه‌های آن هاست. هر نوع تقسیم بندی در ادبیات که بتواند آثار ادبی را بر اساس مشخصه‌هایی از یکدیگر ممتاز کند، از مقوله‌ی شکل شناسی است... در حقیقت شکل شناسی چیزی جز تجزیه‌ی ادبیات و تفکیک آثار ادبی از یکدیگر و سرانجام تقسیم یک اثر ادبی به اجزای متشکله‌ی خویش نیست.» (سرامی، 1373: 3-5)

سرامی هر داستان را به عناصر زیر قابل تفکیک می‌داند:

گفتارها- کردارها- پندارها- قهرمانان- زمان- مکان- آرایه‌ها- شیوه‌ی نقل- شگردها و منطق حاکم بر اجزای داستان (همان:)
در این نوشتار ضمن تطبیق دو قصه از مثنوی مولوی، آن‌ها را بر اساس روش ریخت‌شناسی پراپ بررسی و تحلیل می‌کنیم.

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی

1- قصه‌ی پادشاه و کنیزک

1-1- وضعیت آغازین (a): «هر قصه ای معمولاً با یک صحنه‌ی آغازین شروع می‌شود ... این صحنه با آن که یک خویشکاری محسوب نمی‌شود، یک عنصر ریخت‌شناسی بسیار مهم است.» (پراپ، 1368: 6)

(a) پادشاهی به قصد شکار بیرون می‌رود، کنیزکی را می‌بیند، عاشقش می‌شود و او را می‌خرد.

- زمان و مکان این داستان مشخص نیست تنها می‌دانیم که در زمان گذشته اتفاق افتاده است:

بود شاهی در زمانی پیش از این	ملک دنیا بودش و هم ملک دین
اتفاقاً شاه روزی شد سوار	با خواص خویش از بهر شکار
a-1-1 یک کنیزک دید شه بر شاه‌راه	شد غلام آن کنیزک جان شاه

(مولوی، 1361: 1/ب 36-38)

2-1- آغاز اعلام بلیه و بدبختی (B⁺): پس از آن که پادشاه کنیزک را می‌خرد،

کنیزک بیمار می‌شود و امکان برخورداری شدن از وی نیست.

مرغ جانش در قفس چون می‌تپید	داد مال و آن کنیزک را خرید
B ⁺ چون خرید او را و برخورداری شد	آن کنیزک از قضا بیمار شد
آن یکی خر داشت پالانش نبود	یافت پالان گرگ خر را در ربود

(ب 39-41)

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ 15

3-1- یاری و کمک طلبیدن (B^1) و نیاز به یاریگر یا عامل جادویی (a^2): پادشاه

طبیبان را جمع می‌کند و از آنان می‌خواهد تا کنیزک را درمان کنند.

B^1	شه طبیعی جمع کرد از چپ و راست	گفت جان هر دو در دست شماس
a^2	جان من سهل است جان جانم اوست	دردمند و خسته ام درمانم اوست
	هر که درمان کرد مر جان مرا	برد گنج و دُر و مرجان مرا

(ب 43-45)

4-1- پیدا شدن یاریگر اول، (F_9^6):

F_9^6	جمله گفتندش که جان بازی کنیم	فهم گرد آریم و انبازی کنیم
	هر یکی از ما مسیح عالمی است	هر الم را در کف ما مرهمی است

(ب 46-47)

5-1- ناتوانی یاریگران (تفصیل دادن): (پراپ، 1368: 192) طبیعیان از درمان کنیزک

ناتوان می‌شوند.

تفصیل	دادن	گر خدا خواهد نگفتند از بطر	پس خدا بنمودشان عجز بشر
مصیبت	هر چه کردند از علاج و از دوا	گشت رنج افزون و حاجت ناروا	چشم شه از اشک خون چون جوی شد
(زیر	آن کینزک از مرض چون موی شد	مجموعه	
		(F_9^3)	

(ب 48-52)

6-1- نیایش (نوحه یا آواز شکایت آمیز B^7): شاه برای نیایش و یاری از خداوند به

مسجد می‌رود.

B^7	شه چو عجز آن حکیمان را بدید	پا برهنه جانب مسجد دوید
	رفت در مسجد سوی محراب شد	سجده گاه از اشک شه پر آب شد
	چون به خویش آمد ز غرقاب فنا	خوش زبان بگشاد در مدح و ثنا
	کای کمینه بخششت ملک جهان	من چه گویم چون تو می دانی نهان
	ای همیشه حاجت ما را پناه	بار دیگر ما غلط کردیم راه

(ب 55-60)

1-7- خواب دیدن (دریافت خبر از راه‌ها و به وسایل دیگر Y^3):

Y^3 در میان گریه خوابش در ربود دید در خواب او که پیری رو نمود
گفت ای شه‌مژده حاجات رواست گر غریبی آیدت فردا ز ماست
چون که آید او حکیم حاذق است صادقش دان کو امین و صادق است
(ب 63-65)

1-8- پیدا شدن یاریگر دوم: [شخصیت‌های مختلفی خود را در اختیار قهرمان می‌گذارند. (F^9): (پراپ، 1368: 97)

F^9 چون رسید آن وعده گاه و روز شد بود اندر منظره شه منتظر
دید شخصی فاضلی پر مایه ای می رسید از دور مانند هلال
شه به جای حاجبان فاپیش رفت دست بگشاد و کنارانش گرفت
پرس پرسان می کشیدش تا به صدر گفت گنجی یافتم آخر به صبر
آفتاب از شرق اختر سوز شد تا ببیند آنچه بنمودند سر
آفتابی در میان سایه ای نیست بود و هست بر شکل خیال
پیش آن مهمان غیب خویش رفت... همچو عشق اندر دل و جانش گرفت
(ب 75-95)

1-9- مأموریت و کار دشوار (M)

1-9-الف- گفتگو

طبيب الهی به بالین بیمار می‌رود، با او گفتگو می‌کند و به این وسیله در می‌یابد که وی عاشق زرگری از اهالی سمرقند است.

M گفتگو چون گذشت آن مجلس و خوان کرم قصه‌ی رنجور و رنجوری بخواند
رنگِ رو و نبض و قاروره بدید دید رنج و کشف شد بر روی نهفت
دید از زاریش کو زار دل است دست او بگرفت و برد اندر حرم
بعد از آن در پیش رنجورش نشاند هم علامتش هم اسبابش شنید...
لیک پنهان کرد و با سلطان نگفت... تن خوش است و او گرفتار دل است
(ب 101-108)

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ 17

نرم نرمک گفت شهر تو کجاست	که علاج اهل هر شهری جداست
دست بر نبضش نهاد و یک به یک	باز می پرسید از جور فلک...
ز آن کنیزک بر طریق داستان	باز می پرسید حال دوستان
با حکیم او قصه‌ها می گفت فاش	از مقام و خواجگان و شهر تاش
سوی قصه گفتنش می داشت گوش	سوی نبض و جستنش می داشت هوش
دوستان شهر او را بر شمرد	بعد از آن شهری دگر را نام برد...
شهر شهر و خانه خانه قصه کرد	نی ر گش جنبید و نی رخ زرد گشت
نبض او بر حال خود بد بی گزند	تا بپرسید از سمرقند چو قند
نبض جست و روی سرخ و زرد شد	کز سمرقندی زرگر فرد شد ..
گفت دانستم که رنجت چیست زود	در خلاصت سحر ها خواهم نمود

(ب 171-147)

10-1- شکل انجام دادن مأموریت و حلّ دشواری (N): طیب از شاه می خواهد که زرگر را به دربار خود بخواند و با وعده و خلعت فریش دهد.

بعد از آن برخاست و عزم شاه کرد	شاه را زان شمه ای آگاه کرد
N گفت تدبیر آن بود کان مرد را	حاضر آریم از پی آن درد را
مرد زرگر را بخوان زان شهر دور	با زر و خلعت بده او را غرور

(ب 184-182)

11-1- گسیل داشتن، فرستان (B^2): پادشاه (قهرمان) کسانی را برای آوردن زرگر به

سمرقند می فرستد.

شه فرستاد آن طرف یک دو رسول	حاذقان و کافیان بس عدول
تا سمرقند آمدند آن دو رسول	از برای زرگر شنگ فضول...
B^2 اینک این خلعت بگیر و زر و سیم	اختیارت کرد زیرا مهتری
مرد مال و خلعت بسیار دید	چون بیایی خاص باشی و ندیم
اسب تازی بر نشست و شاد تاخت	غره شد از شهر و فرزندان برید
شاه دید او را بسی تعظیم کرد	خون بهای خویش را خلعت شناخت...
	مخزن زر را بدو تسلیم کرد

(ب 197-185)

12-1- کشتن (A¹⁴): به دستور حکیم کنیزک را به زرگر می دهند و پس از آن، حکیم دارویی به زرگر می دهد، زرگر، بیمار می شود و به تدریج زرد و ضعیف می گردد و زیبایی خود را از دست می دهد، به همین سبب عشق کنیزک به سردی می گراید و سرانجام زرگر زندگی را بدرود می گوید، قصه در این جا به پایان می رسد و راوی (مولوی) نتایج دلخواه خود را از آن می گیرد.

پس حکیمش گفت ای سلطان مه	آن کنیزک را بدین خواجه بده
شه بدو بخشید آن مه روی را	جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را
مدت شش ماه می راندند کام	تا به صحت آمد آن دختر تمام
A ¹⁴ بعد از آن از بهروی شربت بساخت	تا بخورد و پیش دختر می گذاشت
چون ز رنجوری جمال او نماند	جان دختر در وبال او نماند
چونکه زشت و ناخوش و رخ زرد شد	اندک اندک در دل او سرد شد...
گفت من آن آهوم کز ناف من	ریخت آن صیاد خون صاف من
این بگفت و رفت در دم زیر خاک	آن کنیزک شد ز رنج و عشق پاک

(ب 198-216)

13-1 - پیروزی (I): کنیزک به دست حکیم بهبود می یابد و مانع ازدواج پادشاه (قهرمان) با وی برداشته می شود.
 قصه دارای دو حرکت است: حرکت اول از کمبود یا نیاز قهرمان (شاه) [a] آغاز و به ازدواج زرگر و کنیزک می انجامد.



حرکت دوم از ازدواج کنیزک و زرگر [w*] آغاز می شود و با کشتن زرگر توسط طبیب الهی و رفع مانع ازدواج پادشاه (قهرمان) و کنیزک، با پیروزی پایان می یابد.



فرمول این قصه بر اساس خویشکاری‌های پراپ به صورت زیر است:

$$a B^4 B^1 a^2 F_6^6 B^7 Y^3 F^9 M N B^2 A^{14} I$$

2- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او...

1-2- وضعیت آغازین، کمبود و نیاز (a): زن اعرابی از فقر و نداری شکایت می‌کند و از شوهر می‌خواهد که کاری انجام دهد.

- زمان و مکان: زمان و مکان این قصه نیز به درستی روشن نیست. تنها می‌دانیم که در زمان گذشته اتفاق افتاده است و مرد و زن هر دو از اعرابند. اما در کدامیک از مناطق عرب‌نشین زندگی می‌کنند، مشخص نیست.

یک شب اعرابی زنی مر شوی را
کاین همه فقر و جفا ما می‌کشیم
نارمان نی نان خورشمان درد و رشک
ننگ درویشان ز درویشی ما
گفت و از حد برد گفت و گوی را
جمله عالم در خوشی ما ناخوشیم
کوزه مان نه آسمان از دیده اشک
روز و شب از روزی اندیشی ما
A

(مولوی، 1361: 1/ ب 2252-2257)

2-2- گفتگو: «گفتگو در داستان یکی از عناصر مهم است، پیرنگ را گسترش می‌دهد، درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد و شخصیت‌ها را معرفی می‌کند.» (میر صادقی، 1380: 463)
در ریخت‌شناسی قصه‌های پراپ، گفتگو در انواع خویشتکاری‌ها دیده می‌شود؛ هم در «وضعیت آغازین (a)، هم در نهی (y) و ... (پراپ، 1368: 191)

مولوی در همه‌ی قصه‌های مثنوی از گفتگو برای خلق شخصیت‌ها، بیان احساسات و عواطف و افکار آن‌ها بهره برده است. به ویژه در این قصه که «حدود دویست و بیست بیت و بیش از چهار صد و چهل جمله در آن به گفتگوی مرد و زن اختصاص یافته است و تعداد چهار بیت گفتگوی زن اعرابی با خداوند و دو بیت تک‌گویی مرد اعرابی است» (خلیلی جهان تیغ، 1389: 69)

در این بخش به جهت اختصار بخشی از این گفتگوها را می‌آوریم: مرد تلاش می‌کند، زنش را قانع کند.

شوی گفتش چند جویی دخل و کشت
عقل اندر بیش و نقصان ننگرد
خود چه ماند از عمر افزون تر گذشت
زانکه هر دو همچو سیلی بگذرد...
من روم سوی قناعت دل قوی
تو چرا سوی شناخت می روی

مرد قانع از سر اخلاص و سوز زین نسق می گفت با زن تا به روز
(مولوی، 1361: 1/ ب 2288-2314)

پاسخ زن:

زن بر او زد بانک کی ناموس کیش	من فسون تو نخواهم خورد بیش
ترهات از دعوی و دعوت مگو	رو سخن از کبر و از نخوت مگو
چند حرف طمطراق و کار و بار	کار و حال خود ببین و شرم دار...
تو به نام حق فریبی مر مرا	تا کنی رسوای شور و شر مرا...
زن از این گونه خشن گفتارها	خواند بر شوی جوان طومارها

(ب 2315-2341)

مرد می گوید:

گفت ای زن تو زنی یا بو الحزن	فقر فخر است و مرا بر سر مزین
مال و زر سر را بود همچون کلاه	کلّ بود او کز کله سازد پناه...
کار درویشی و رای فهم توست	سوی درویشی بمنگر سست سست...
از غضب بر من لقب ها رانندی	یار گیر و مار گیرم خوانندی
حاش لله طمع من از خلق نیست	از قناعت در دل من عالمی است...

(ب 2342-2346)

گفتگوها ادامه می یابد تا زمانی که مرد تسلیم می شود و می پذیرد که آنچه را که زن از وی می خواهد انجام دهد.

2-3- گسیل داشتن- فرستادن (B²): مرد اعرابی کوزه‌ی آب بارانی را که زنش تهیه کرده، در نمد می پیچد تا به بارگاه خلیفه ببرد به این امید که در مقابل آن، صله‌ای گران از خلیفه دریافت کند؛ زیرا می پندارد که در دیار خلیفه چنین آبی یافت نمی شود.

گفت زن صدق آن بود کز بود خویش	پاک برخیزند از مجهود خویش
B ² آب باران است ما را در سبـو	ملکت و سرمایه و اسباب تو
گر خزینـه‌اش پر زر است و گوهر است	این چنین آبش نیاید نادر است

(ب 2703-2707)

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ 21

4-2- مأموریت و کار دشوار (M): مرد برای انجام مأموریت باید به سفر برود.

M پس سبو برداشت آن مرد عرب در سفر شد می کشید این روز و شب
بر سبو لرزان بُد از آفات دهـر هم کشیدش از بیابان تا به شهر
(ب 2729-2730)

5-2- نیایش (نوحه یا آواز شکایت آمیز B⁷): زن، بیمناک از آن که مبدا دزدان و

راهزنان، سبوی آب را بدزدند، به نیایش و زاری می پردازد.

B⁷ زن مصلا باز کرده از نیاز ربّ سلّم ورد کرده در نماز
که نگهدار آب ما را از خسان یا رب آن گوهر به آن دریا رسان
گرچه شویم آگه است و پرفن است لیک گوهر را هزاران دشمن است
(ب 2731-2734)

6-2- انجام دادن کار دشوار- حلّ مسئله (N): مرد سبوی آب را سالم به بارگاه خلیفه

می رساند.

N از دعا های زن و زاری او وز غم مرد و گران باری او
سالم از دزدان و از آسیب سنگ برد تا دار الخلافه بی درنگ
دید درگاهی پر از انعام ها اهل حاجت گستریده دام ها
دمبدم هر سوی صاحب حاجتی یافته زان در عطا و خلعتی
(ب 2735-2738)

7-2- پیدا شدن یاریگر (شخصیت‌های مختلفی خود را در اختیار قهرمان می گذارند

(F⁹): مأموران بارگاه خلیفه، با آن که از بی ارزشی هدیه‌ی اعرابی آگاهند، لیک آن را

می‌پذیرند و به خلیفه می‌رسانند:

F⁹ آن عرابی از بیابان بعید آن عرابی از بیابان بعید
پس نقیبان پیش اعرابی شدند پس گلاب لطف بر رویش زدند
حاجت او فهمشان شد بی مقال کار ایشان بُد عطا پیش از سوال...
آن سبوی آب را در پیش داشت تخم خدمت را در آن حضرت بکاشت
گفت این هدیه بدان سلطان برید سایل شه را ز حاجت وا خرید

خنده می آمد نقیبان را از آن لیک پذیرفتند آن را همچو جان
(ب 2772-2818)

8-2- پیروزی (I): اعرابی با تحویل دادن سبو به خواسته‌ی خود می رسد و خلیفه دستور می دهد سبویش را پر از زر کنند و با هدیه‌های دیگر به او بدهند.

چون خلیفه دید و احوالش شنید آن سبو را پر ز زر کرد و مزید
I آن عرب را داد از فاقه خلاص داد بخشش ها و خلعت های خاص
کاین سبو پر زر به دست او دهید چون که واگردد سوی دجله‌ش برید
(ب 2853-2855)

این قصه از نوع قصه‌های یک حرکتی است و گفتگو در آن بیش از سایر عناصر نقش دارد. فرمول قصه به شرح زیر است:

a M B⁷ NB² N F⁹ I

نتیجه

دو قصه اگرچه از نظر ظاهر و شخصیت‌ها، تفاوت‌های بسیار دارند، لیک از نظر خویشکاری‌هایی که پراپ در ریخت (شکل) شناسی قصه‌ها برشمرده است، شباهت بسیار دارند. وضعیت آغازین هر دو قصه کمبود و نیاز است.

عناصر دیگر مانند: مأموریت، انجام دادن کار دشوار، گفتگو، نیایش و پیدا شدن یاریگر در هر دو قصه یکسان است. نیز هر دو با پیروزی پایان می یابند. قصه‌ی پادشاه و کنیزک دو حرکتی و قصه‌ی اعرابی درویش از گونه‌ی قصه‌های یک حرکتی است. در هر قصه (مأموریت و کار دشوار - انجام کار دشوار یا حل مسئله) دیده می شود.

شخصیت‌ها: قهرمان اصلی در هر دو قصه، جستجوگر است و به وسیله‌ی یاریگری فرزانه یاری می‌شود. یاریگر در قصه‌ی پادشاه و کنیزک حکیمی الهی است که قهرمان را یاری می دهد تا به هدفش برسد و در قصه‌ی اعرابی درویش و ماجرای زن او... خلیفه‌ای بخشنده و فرزانه است که به قهرمان کمک می کند تا هم از تهی دستی نجات یابد و هم به سلامت به خانه اش برگردد.

شکل شناسی دو قصه از مثنوی مولوی بر اساس نظریه‌ی ولادیمیر پراپ 23

گفتگو نیز در هر دو قصه نقش اساسی دارد. در قصه‌ی اوّل، حکیم الهی از راه گفتگو با کنیزک، بیماریش را تشخیص می‌دهد و بعد از آن جستجو آغاز می‌شود. در قصه‌ی دوم نیز زن و مرد پس از گفتگوی طولانی به نتیجه‌ای واحد می‌رسند و سپس جستجو آغاز می‌شود. همچنین نیایش در هر دو قصه کار ساز است. در قصه‌ی پادشاه و کنیزک پس از نیایش شاه، خداوند حکیم الهی را نزد شاه می‌فرستد و در قصه‌ی اعرابی درویش، نیایش زن باعث می‌شود که اعرابی، بی‌هیچ گزندی سبوی آب را به دربار خلیفه برساند. خلاصه آن که، نتایج به دست آمده با تجزیه و تحلیل پراپ مطابقت دارد. در جدول نمودار کلی نمادها، فرمول هر قصه با نمادها، نشان داده شده است. بسیاری از قصه‌های مثنوی، همچنین قصه‌های عرفانی و اسطوره‌ای و گونه‌های دیگر قصه‌ها می‌توانند در قالب این نمودارها، جای گیرند. فرمول دو قصه با نمادهای پراپ. نمادهای همگون در هر دو قصه پر رنگ تر از بقیه‌ی نمادهاست.

داستان پادشاه و کنیزک	داستان اعرابی درویش و ماجرای زن او...
A	A
B⁴	B²
B¹	M
a²	B⁷
F₉⁶	N
B⁷	F⁹
Y³	I
F⁹	
M	
N	
B²	
A¹⁴	
I	

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک. 1384. *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز. چاپ هفتم.
- پراپ، ولادیمیر. 1368. *ریخت شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. تهران: توس. چاپ اول.
- خراسانی، محبوبه. 1383. «ریخت شناسی هزار و یک شب». *فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی*، شماره‌ی 6.
- خلیلی جهان تیغ، مریم. 1389. «گفتگو در حکایت خلیفه و اعرابی در سه روایت مثنوی، مصیبت نامه و جوامع الحکایات». *فصلنامه‌ی تخصصی پژوهشنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی*، شماره‌ی 7.
- سرّامی، قدمعلی. 1373. *از رنگ گل تا رنج خار*؛ شکل شناسی قصه‌های شاهنامه‌ی فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- مولوی، جلال الدین محمد. 1361. *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم.
- میر صادقی، جمال. 1380. *عناصر داستان*. تهران: سخن، چاپ ششم.